

نامه های دادخواهی زنده یاد علی اکبر سعیدی سیرجانی



سعیدی سیرجانی (سمت چپ) به همراه نادر نادر پور

«این نامه های خواندنی در اعتراض به توقیف کتابها و محدودیت های ایجاد شده خطاب به مردم و مسئولین وقت جمهوری اسلامی نوشته شده است.»

وبلاگ «شیشه سکوت»

www.shishehsokoot.blogfa.com

« نامه مرحوم سعیدی سیرجانی به هموطنان – پنجم آبان ماه 1371 »

هموطن گرامی

همراه این نامه نسخه ای است از نهمین عریضه ای که بنده ستم رسیده در چهار سال اخیر به محضر مقدس اولیای بزرگوار حکومت اسلامی تقدیم کرده ام، بی آنکه به درک جوابی یا اعلام وصولی نایل آیم .

اگر در ایران، گروه منفعت جوی مردم فریبی حکومت می کردند، تصور آن می رفت که به قصد سرکوب نویسنده بی پشت و پناهی تظلمش را نادیده گیرند. اما در حکومت پاکان و مقدسانی که از مقام و منصب بیزارند و هدفشان خدمت به اسلام است و وجود مبارشکان از آفات قدرت پرستی مبرا، همچو تصویری از محالات است. تنها احتمال ممکن این است که یا ماموران پست در رساندن عرایض بنده کوتاهی کرده اند، یا خدای ناخواسته، در دفاتر محترم سران مملکت، از ریاست جمهوری و رییس قوه قضائیه گرفته تا اعضای شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی، کسانی مانع رسیدن عرایض بنده بوده اند .

این احتمال روز به روز در ذهن بنده قوت بیشتری می گیرد، زیرا ما در کشوری استکباری زندگی نمی کنیم که فرمانروایان بی تقوای قدرت پرستش برای حفظ مسند و ادامه غارت، با وقیحانه ترین دروغها به جنگ حیثیت آزادگان می روند و سرانجام با گلوله ای دهان متظلمان را می دوزند. ما در کشور سنگهای بسته و سگها گسسته نیستیم که همه امکانات تبلیغاتی شان را برای سرکوب رعیت يك لا قبائی به کار می اندازند تا دیگران عبرت گیرند و خاموشی گزینند .

ما در ام القرای عالم اسلام و زیر لوای حکومت مقدسی زندگانی می کنیم که شعارش حمایت از مظلومان است و رهبر مفترض الطاعه بزرگوارش در اجتماعات مختلف صریحا دم از آزادی مطبوعات می زند و آزادیهای موجود در ایران را بیش از هر کشور دیگری می داند . چونان وجود مقدسی که بر مسند ولایت امر مسلمانان جهان نشسته و کمر به نجات بشریت بسته، محال است با کرداری مخالف گفتار، اختناق را تجویز و بینوایی را بی اعلام جرم و محاکمه ای محکوم به فراموشی و خاموشی و فراموشی فرماید .

رئیس جمهور محترمی که در آغاز زمامداریش دم از فضایل آزادی زد و اجرای قانون و رفع تبعیضات احتمالی، قطعا نمی تواند از مقوله زمامدارانی باشد که مصداق یقولون ما لا یفعلون اند، و در عین مسئولیتی که پیش خلق و خدا دارد، فریاد ستم رسیدگان را ناشنیده انگارد .

فقیه عالی قدری که در مسند ریاست قوه قضائیه، هم شخصا بر اجرای قانون تاکید کرده، و هم به حکم صریح رهبر عظیم الشان باید فریادرس کسانی باشد که " اندک تجاوزی به حقشان چه از ناحیه آحاد مردم، چه از ناحیه مسئولین" شده است، محال است دادخواهی های مکرر بنده به دستش برسد و اقدامی نفرماید .

چون حکومت ما بحمدالله اسلامی است، و سران حکومت صد البته دروغ را، از هر نوع و به هر بهانه و با هر نیتی، از اعظام معاصی کبیره می دانند و محال است کلمه ای بر خلاف حقیقت بر زبانشان جاری گردد، برای من یقین حاصل شده است که در مسیر عرایض

موانعی بوده است و به دستشان نرسیده. اگر چه سالهای اخیر، بکرات مورد نوازش مدیران فضیلت پرور موسسه کیهان قرار گرفته و با القابی از قبیل: ملحد و کافر و خائن و جاسوس و مداح دربار و عامل استکبار سرافراز گذشته ام؛ و با اینکه ریاست محترم این موسسه عظیم مطبوعاتی از مبعوثان مستقیم مقام منبع رهبری است، هرگز بدان مرحله از جنون خود گنده بینی نرسیده ام که تصور کنم سران قدرتمند مملکتی با این عظمت، کمر به کین نویسنده ای بسته باشند که به تصدیق همان جریده شریفه کیهان، در سرتاسر ایران آثارش خواستار و خواننده ای ندارد. بنده وجود ناقابل خود را به مراتب از آن حقرت می بینم که به نفي و اثبات، حتی يك لحظه فکر مقدس رهبر عظیم الشان مسلمانان سرتاسر جهان را به خود مشغول کرده باشد؛ تا چه رسد بدین که مورد قهر و غضب حضرتشان قرار گرفت باشم و فرمان اعدام تدریجی ام را صادر فرموده باشند .

با این مقدمات، چون وسیله ای برای تقدیم شکایت ندارم، و از طرفی کتابهای چاپ و صحافی شده ام در معرض تلف است، و زیان ناشران سنگین، چاره ای ندیدم جز استمداد از شما هوطنان آزاده حق پرست. اگر شخصا به محضر مبارک مراجع قدرت راهی دارید به حکم وظیفه دینی و اخلاقی و ملی تان عریضه مرا به دستشان برسانید، و اگر ندارید، همت کنید و همین عریضه را تکثیر فرمایید و به دوستان و آشنایان بدهید، شاید در جمع آنان جوانمردی پیدا شود و چنین کند .

چون جراید، البته آزاد، جمهوری اسلامی از چاپ نامه و حتی ذکر نام بنده معذورند، هر صاحب همتی که با تکثیر و توزیع این عریضه به من مدد رساند، دعایم در حقش این که فرزندان هرگز گرفتار ستمی نشوند که برای نجات از آن به استقبال اجل روند .

با احترامها- سعیدی سیرجانی

نامه دوم به آقای خامنه ای

محضر مبارک حضرت آیت الله خامنه ای رهبر معظم جمهوری اسلامی

با عرض سلام و تقدیم احترام ، سه ماه پیش عریضه ای به حضورتان فرستادم در شرح اختناق تحمل ناپذیر نامعقولی که ماموران وزارت ارشاد در کار نشر کتاب اعمال می فرمایند. چون تا امروز ماموران دفتر آن جناب نه وصول عریضه ام را اعلام فرموده اند و نه اثری از توجه به مسئله مشهود افتاده است ، و از طرفی یقین دارم اخلاق اسلامی و طبع هنر پرور جنابعالی والاتر از آنست که دادخواهی متظلمی بی جواب ماند ، با این احتمال که شاید در رساند نامه ام غفلت یا تغافل رفته باشد مجددا زحمت افزا می شوم و نسخه هایی از این شکواییه به وساطت مقامات برجسته جمهوری اسلامی به حضورتان تقدیم می کنم. راه و روشی که مامران وزارت ارشاد در مساله سانسور کتاب و توزیع کاغذ و برخورد با اهل فکر و قلم در پیش گرفته اند نه منطبق با احکام اسلامی است و نه متضمن مصالح حکومت و نه به نفع مملکت .

نویسنده ای با صرف سالها عمر بی حاصل کتابی می نویسد و با تهیه کاغذ دولتی از بازار آزاد، چاپش می کند و همه مخارج چاپ را به برکت عدالت متصدیان چند برابر می پردازد، و در آخرین لحظات گردن از مو باریکترش در پنجه قهار ماموران و زرات ارشاد می افتد، کتابش را توقیف و خمیر می کنند بی آنکه بگویند چه عیب و ایرادی بر نوشته اش وارد است و بی آنکه فریاد دادخواهی اش به جایی رسد.

بنده بدین نیت که جوانان ایرانی بر اثر مطالعه نمونه های تلخیص و تفسیر شده متون کهن با ادبیات فارسی مانوس شوند و سرچشمه را دریابند اقدام به نگارش جزوه هایی کرده ام که اولینش با عنوان «سیمای دو زن» منتشر شد و با آنکه به علت تهیه کاغذ از بازار سیاه به قیمت سنگینی عرضه شده بود مورد استقبال قرار گرفت. دومین جزوه از این مجموعه شرح و تفصیل فصل نخستین شاهنامه است که بنام «ضحاک ماردوش» به چاپ رسیده و اکنون مدتهاست در وزارت ارشاد اسلامی به انتظار اجازه نشر مانده است.

ضحاک ماردوش کتاب مفصلی نیست. جزوه مختصری است که خواندن و بررسی اش بیش از دو ساعت وقت نمی گیرد. موضوعش مربوط است به دورانهایی اساطیری ایران و هیچ ربطی نه به زمان حاضر دارد و نه به رژیم فعلی. البته توجه به شاهنامه فردوسی و فرهنگ فارسی گناهی است در نظر بزرگانی که در نهایت مآل اندیشی همتشان مصروف برگزاری سمینار دعبل خزایی است آنهم در مناسبترین نقطه ایران یعنی استان خوزستان. اما بعید می دانم از معاصی کبیره به شمار آید و مستوجب آن مرتکبش را دق مرگ کند و کتابش را چون هزاران نسخه «در آستین مرقع» ببرند و بسوزانند یا چون «ای کوته آستینان» در انبار چاپخانه بپوسانند.

دیگران را نمیدانم، اما رفتار ماموران حکومت اسلامی در هشت سال گذشته با شخص بنده، لبریز از عناد و ظلم و تبعیض بوده است و فرزندان و بستگانم نیز به آتش این بی عدالتیها سوخته اند. با این همه نه خواسته ام با شعار نتوان مرد به سختی که من اینجا زادم بترک وطن گویم و گلیم خویش را از سیلاب بلا بیرون برم و نه دلم رضا داده است شکوه های داخلی را به خارج از مرزهای کشور بکشانم و مظلومیت خود را مدد کار تبلیغات کسانی کنم که جز تصرف حکومت سودایی ندارند. اما خون خوردن و خاموش نشستن هم حدی دارد.

سالهاست ناشران ایرانی مقیم خارج می خواهند کتابهایی مرا منتشر کنند و من صرفاً به رعایت این نکته که مبدا آثارم دستاویز کسانی شود که از خاک نکبت زده عراق کمن به کین ایران بسته اند با تقاضایشان موافقت نکرده ام. اما واقعا نمی دانم کجایی نوشته هایم خلاف مصلحت اسلام یا حتی حکومت موجود است. رجال الغیب وزارت ارشاد هم که در ردیف از ما بهتراند و دست نویسنده مطرود و ممنوع القلمی چون من به دامن کبریایشان نمی رسد تا ارشادم کنند و آخر عمری از تکرار معاصی محفوظ م دارند، و فی المثل بفرمایند نشر همین جزوه صرفاً تحقیقی و ادبی «ضحاک ماردوش» چه زیان جبران ناپذیری می تواند به ارکان جمهوری اسلامی وارد آورد و کجایی نوشته من خلاف ارکان شریعت است و مصالح مملکت و ملت.

صاحب نظران بزرگوار که شغل شریف سانسور قلم را بر عهده گرفته اند به حکم قرائن متعددی که در سالیان اخیر مشهود است یا با ظرافت کار خویش و زبان ادب و هنر آشنایی ندارند یا بعلت انتخاب خط فکری خاصی - جدا از اصول اعلام شده حکومت - می خواهند به هر قیمت و با هر شیوه ای به سرکوب نویسندگانی پردازند که به حکم گذشته بی آرایش خویش مورد توجه مردمند و در عین وابستگی به ملت و مملکت خود هرگز تسلیم زور و زر نشده اند، و بی آنکه سر سپرده قدرتی و مشتاق منصبی باشند دور از تحریکات آشوبگران مسند طلب، جز به حکم عقیده، قلمی بر صفحه کاغذ نگذاشته اند.

صاحبان این خط فکری ، حضور و وجود وارستگان را محل موقعیت خود می پندارند و سعی شان مصروف آن است که به عنوان جنگ با آزادی ، ریشه آزادی را هم در این بوم و بر بخشکانند ، و مردمی را که نه مخالفتی با حکومت فعلی دارند و نه عنادی با رژیم اسلامی به دشمنان قهر آلوده مبدل سازند تا با کشتار و قلع و قمعشان بر افتخارات خود بیفزایند .

مدعیان حفظ حکومت اسلامی اگر قلمها را آزاد می گذاشتند ، مردم حق طلب بی غرض ، به جای خاموشی گزیدن یا به صف مخالفان خزیدن ، به بیان واقعیتها می پرداختند و افشای مطالبی که در رژیم گذشته بر ملت ایران رفته است ، و این خود قدمی بود در بیداری ملت و دفع مدعیانی که در کمین قدرتند و آماده خونریزی ، بی آنکه مسائلی از قبیل نقض حقوق بشر و سرکوبی آزادگان و متفکران ورد زبان جهانیان گردد و مایه سر افکنندگی ایرانیان . عجا که سرنوشت ما ملت ، آزمایش آزموده هاست آن هم به صورتی رنگین تر و سنگین تر . در دوران سلطه آریا مهری هم وزارت اطلاعاتی بود و سانسور مطبوعاتی ، خود بنده بارها ممنوع القلم شدم و طعم خفقان را چشیدم اما نه بدین ناشیگری ، با این همه عاقبتش را دیدیم .

در حکومتی که با اعلام بازسازی و امنیت اجتماعی به میدان آمده است شیوه سانسور وزارت ارشاد در حکم دم تکذیب گر خروس است و زانوی سفته بسته شتر .

مادام که حلقوم متفکران و صاحب نظران از پنجه مخوف قانون شکنان وزرات ارشاد رهایی نیابد و حاصل عمری جان کندن اهل تحقیق از سلطه سلیقه ها و اغراض شخصی نرهد یقین داشته باشید که در بر همین پاشنه می گردد و حاصل تلاش مردان صافی عقیدتی که در هیات دولت به جبران مافات مشغولند ، نه در اوضاع ایران اثری خواهد گذاشت و نه در پهنه به هم پیوسته جهان امروز جلوه ای خواهد داشت .

قوانین موجود برای مجازات مخالفان و حتی منتقدان دولت بحمد الله کم و کسری ندارد . چرا حکومت قانون را جانشین شیوه های بد نام کننده و واقعا بیحاصل وزارت ارشاد نمی کنید و نویسندگانی که مرتکب خلافتی شده اند به محاکمه نمی کشید .

اکنون نه جنگی در میان است که بهانه ادامه اختناق گردد و نه خطری رژیم محکم اساس اسلامی را تهدید می کند که لازمه اش توسل به شیوه های سرکوبگرانه استبدادی باشد . مملکتی به ظاهر آرام است و حکومتی به ظاهر مسلط با قانونی مدون . اگر در نوشته من خلاف شرع و قانونی است چرا به محاکمه ام نمی کشید و راحت نمی کنید . چرا باید در طول سالهایی که فروش و توزیع کاغذ در انحصار وزارت ارشاد است حتی یک برگ نصیب سیو چند جلد تالیفات من نشود و مجبور باشم کاغذی بندی دوپست تومان را به قیمت پنج هزار تومان از همان کسانی خریداری کنم که هزار و دوپست تنش را به اعتراف ماموران دستگاه خودتان ، یکی بالا کشیدند و افشاگر قضیه را به زندان . و سرانجام همین کتابهای با خون دل چاپ شده یا بسوزد یا بیوسد .

همین است مصداق عدالت اسلامی و حکومت با معرفت و با تقوایی که به مردم وعده کردید ؟ در ماههای اخیر شایعه سازان البته متدین جوانمرد خروارها کاغذ موسسه کیهان و خبرنگارها را تلف کردند که مرا سر سپرده امپریالیسم و از فعالان حزب توده و از مداحان رژیم آریا مهری و از نوکران پهلبدی که شوهر اشرف است و بالاخره عضو رسمی ساواک معرفی کنند تا اگر روزی صفیر گلوله ای سینه ام را شکافت یا جسد بیجانم فرش خیابانی شد حتی یک نفر بر جنازه ملحد آلوده بد نامی چون بنده نماز نخواند . اقدام بی حاصل پرخرجی که می توانستند با کشف یک لوله تریاک یا مصرف دو متقال سرب هم بهتر به مقصود رسند و هم عملشان با تقوای اسلامی و شرافت انسانی فاصله کمتری داشته باشد .

این شاید آخرین نامه من باشد ، که گوش جانم مشتاق طنین رهایی بخش « الرحمن » است . و مزه ای در جهان نمی بینم . یا بفرمائید مرا بگیرند و به پاداش جرایمی که به سائقه طبع

بزرگوار پرهیزگارشان برآیم تراشیده اند بکشند یا به دادخواهیم رسیدگی کنند و علت توقیف کتابهایم را اعلام. راه پیشوای آزادگان جهان، حسین بن علی که در انحصار قشر و طبقه خاصی نیست.

بنزدیک من در ستم سوختن گواراتر از با ستم ساختن

با عرض احترام و عذر تصدیع _ سعیدی سیرجانی

«نامه‌ی آخر مرحوم سیرجانی به آقای خامنه‌ای»

جناب آقای خامنه‌ای

پیام عتاب آمیز جناب عالی را آقای صابری¹ برآیم خواند، و متأسف شدم، نه به علت این که مورد قهر آن مقام معظم قرار گرفته ام و به زودی امت همیشه در صحنه حزب الله حسابم را خواهند رسید که مرگ در راه دفاع از حق شهادت است و ما مرگ شهادت از خدا خواسته ایم. تأسف و تأثرم از پندارهای باطل خویش بود و امیدهای برباد رفته ام درباره سعه صدر جناب عالی و سرنوشتی که ملت ایران در دوران رهبری شما خواهند داشت.

بگذریم از لحن توهین آمیز پیام که حتی قاصد را شرمنده کرده بود و از هر مسلمان با تقوایی بعید می‌نمود تا چه رسد به رهبر مسلمانان جهان. حیرتم از این است که جناب عالی به استناد کدامین سند و قرینه و امارت مرا مرتد قلمداد کردید و نامعتقد به اسلام. اگر مستند به نوشته های من است ای کاش موردش را مشخص می فرمودید، و اگر مبتنی بر واردات غیبی است و اشراف بر ضمائر که انالله و انالیه راجعون.

می دانم در حکومتی که مرحوم شریعتمداری با آن مقام فقاقت، مهندس بازرگان با آن تقوای دینی و سیاسی، آیت الله منتظری با آن سوابق مبارزاتی دق مرگ و خانه نشین و مطرودند، تکلیف امثال بنده معلوم است و بر ما کجا برآزد دعوی بی گناهی.

و می دانم رهبر جلیل قدری که با یک نهییش نمایندگان مجلس اسلامی در لاک سکوت و وحشت می‌خزند، البته می تواند با تیغ بیدریغ تکفیر حمله بر من درویش یک قبا آرد.

فرموده بودید چرا این همه مزایای حکومت اسلامی را ندیده ام و به تمجید نپرداخته ام. این وظیفه اخلاقی را شاعران و نویسندگان محترمی که با چرخشی ناگهانی در سلک هواداران ولایت فقیه درآمده اند بهتر و موثرتر انجام می‌دهند. وانگهی رژیم‌هایی که علاوه بر فرستنده های رادیویی و تلویزیونی هزاران مسجد و منبر و مجلس را در اختیار دارد چه نیازی به مدیحه سرایی مطرودان دارد، به خصوص نویسنده کج سلیقه ای که هرگز در مدح هیچ امیر و حاکمی قلم نزده است.

فرموده بودید چرا در انتقاد از حکومت شاه به جزئیات اداری پرداخته ام؟ از همین انتقادهای جزئی هم شرمنده ام که بحمدالله در این ده سال فرصت شناسان حق مطلب را ادا کرده اند و بر حاکم معزول تاخته اند. وضع من در زمان شاه نیز مانند امروز بود. مینوشتم و چاپ

¹ -مرحوم کیومرث صابری فومنی معروف به گل آقا- وبلاگ شیشه سکوت

می‌شد و منتشر نمی‌گشت، دیکتاتور مغرور بدعاقبت می‌پنداشت با شکستن قلمها و زجر آزادگان بر دوام حکومت خود می‌افزاید. قطعاً مقالات سانسور شده من در بایگانی ساواک موجود است. بفرمایید مطالب از "یغما" و "خواندنیها" بیرون کشیده مرا در مقوله سیاست فرهنگی، ماجرای کاپیتولاسیون، مضحکه تغییر تاریخ، شعبده جشنهای شاهنشاهی به حضورتان بیاورند تا بدانید بوده اند مردم از جان گذشته‌ای که به هیچ دعوی مبارزه و پیوستگی به دارودسته ای از بیان حقایق پروایی نداشته اند.

اما در مورد کتابهای توقیف شده بنده واقعا نمی‌دانم کجایش حمله به اسلام است یا اساس حکومت اسلامی. من ذاتا از ریا و دروغ و تبعیض و ستم متنفرم و این نفرت در نوشته هایم منعکس است. اگر خدای ناخواسته همچو فاسدی در دستگاه حکومت حاضر این است که انتقاد از هر مسندنشین و مسئولی حمل بر "زیرسوال بردن رژیم" می‌شود و لطمه زدن به اساس اسلام و بهانه ای برای سرکوبی و اختناق و نتیجه اش همین که می‌بینیم. من به آنچه در کتابهای توقیف و خمیر شده ام نوشته ام عمیقا اعتقاد دارم و در هر محکمه ای حاضر به پاسخ‌گویی ام. اگر واقعا خلاف اسلام یا حکومت واقعی اسلامی است، چرا بدین شیوه های غیر اخلاقی با من رفتار می‌کنند. مگر مملکت قانون و محکمه ندارد؟

جناب آقای خامنه ای توقع مردم مسلمان ایران از حکومت اسلامی جز اینهاست که می‌کنند. در رژیم کمونیستی تکلیف خلایق معلوم است. همه فضایل و امتیازات در نیروی کار مفید افراد ملت خلاصه می‌شود و مناصب و مقامات در دست طبقه کارگر است و استبداد کارگری حاکم بر جامع، در ممالک سرمایه داری تمول و درآمد بیشتر ضامن قدرت اجتماعی است و سرنوشت مردم در قبضه کسانی که به هر شیوه و از هر طریق صاحب آلف و الوفی شده اند.

اما در حکومت اسلامی ضابطه چیست؟ آیا فضایل منحصر به نماز و دعای بیشتر است و روزه طولانی‌تر و سجده غلیظ‌تر و لقب حاجی و انبوهی محاسن و کلفتی دستار و دعوی بسیار، یا به حکم آیه کریمه ان اکرمکم عندالله اتقیکم فضیلت افراد محصول تقرب به حق است و قرب یزدان در گرو تقوی؟

اگر چنین است اجازه فرمایید بی هیچ ملاحظه و پروایی عرض کنم بسیاری از اعمال سران حکومت خلاف تقواست. این را به تجربه شخصا دریافته ام و اثباتش اگر خواستید آسان است. بگذریم از دو سال اول که نابسامانی ها جواز آشفته گویی ها و آشفته کاریها بود. در همین چندماه اخیر بزرگانی که در خبرنامه ها و جراید مرا عضو حزب توده و خدمتگزار شاه و مامور ساواک معرفی کردند، هم از معصیت سنگین بهتان باخبر بودند و هم از نحوه زندگی و خلق و خوی من، به فرض این که با گذشته زندگی بنده آشنایی نداشتند به فیض مقام و موقعیت خویش می‌توانستند از دستگاه اطلاعاتی کشور جویای سوابق شوند و آنگاه دست به قلم ببرند، یا کسانی را مامور، که مزاحمت هایی از قبیل سنگ پراندن و شعارنویسی بر دروینوار خانه ام کنند. جناب آقای خامنه ای بنده به خلاف حکم قاطع شما مسلمانی، صافی اعتقاد، و به دین و عقیده ام می‌بایست می‌کنم. هیچ ابله مخالف اسلامی نمی‌آید پانزده سال عمر خود را صرف تصحیح و چاپ مفصل‌ترین تفسیر قرآن کند. کسی که به اسلام بی اعتقاد است، با چه انگیزه ای قصیده "این بارگه که پایه اش از عرش برتر است" را تقدیم آستانه قم می‌کند؟

کسی که دل‌بسته اسلام نیست در شرایط حاضر خاموش می‌نشیند تا به نام مقدس اسلام هر ناروایی بر مردم تحمیل شود و اساس اعتقادشان متزلزل گردد.

جناب آقای خامنه ای، من بیش از هر مسلمان متعصبی با سلطه و نفوذ اجانب به هر صورت و در هر مرحله اعم از شرقی و غربی در وطن عزیزم مخالفم و بیش از بسیاری از مدعیان به حقانیت شریعت اسلام معتقد. به هیچ حزب و دسته و گروهی نه در گذشته بستگی داشته ام و نه بعد از این می توانم داشته باشم. اگر هوس جاه و منصب داشتم در سال ۵۷ دعوت وزارت را با سرعت و صراحت رد نمی کردم، و اگر در طمع مال و منال بودم مجبور نمی شدم درین سالهای پیری و ممنوع القلمی خانه مسکونیم را که تنها مایلمکم در پهنه جهان بود بفروشم و صرف معاش کنم .

آدمیزاده ام، آزاده ام و دلیلش همین نامه، که در حکم فرمان آتش است و نوشیدن جام شوکران. بگذارید آیندگان بدانند که در سرزمین بلاخیز ایران هم بودند مردمی که دلیرانه از جان خود گذشتند و مردانه به استقبال مرگ رفتند

با تقدیم احترام سعیدی سیرجانی

نامه به آقایان هاشمی رفسنجانی ، دکتر حبیبی معاون اول ریاست جمهوری ، و آقای خاتمی وزیر ارشاد اسلامی

جناب آقای هاشمی رفسنجانی ریاست محترم جمهوری اسلامی
جناب آقای دکتر حبیبی معاون اول ریاست جمهوری
جناب آقای خاتمی وزیر ارشاد اسلامی² ، و بقیه سران و سروران مملکت اسلامی

با عرض احترام : در اسفند ماه گذشته عریضه مشروحي به حضورتان فرستادم درباره کتابهای توقیف شده و شکواییه های بی جواب مانده ام ، که آن هم متاسفانه بی جواب ماند . کتاب هایی که در چاپخانه و صحافی توقیف است و در حال پوسیدن ، عموماً با اجازه وزارت ارشاد چاپ شده و هزینه سنگین آنها را هم ناشر اندک مایه ای پرداخته است که قبل از من کتابی چاپ نکرده و به نوایی نرسیده است . مطابق ریز اقلامی که در نامه قبلی نوشته ام بابت کتاب های « تاریخ بیداری ایرانیان » ، « وقایع اتفاقیه » ، « سیمای دو زن » ، « ضحاک ماردوش » ، « آشوب یادها » و « تفسیر سوره آبادی » جمعاً مبلغ هفت میلیون و هفتصد و پنجاه هزار تومان هزینه حروفچینی و چاپ و کاغذ و صحافی پرداخته شده است . نزول ماهانه ای که ناشر بیچاره بابت این سرمایه را کد مانده می پردازد بیش از یکصد و پنجاه هزار تومان است ، علاوه بر زیان هایی که کارگاه چاپ و صحافی بابت کرایه محل نگهداری کتابها متحمل می شوند .

اگر نشر این کتابها ممنوع بود چرا وزارت ارشاد صریحاً و رسماً اجازه داد ، و اگر در صدور اجازه غفلتی رفته باشد گناه ناشر و چاپخانه و صحافی چیست ؟ بگذریم از آزادی فکر و قلم ، تکلیف ناشر چیست ؟ دولت ایلامی با همین نحوه عمل می خواهد مغز ها و سرمایه های فراری را به مملکت برگرداند و به مردم امنیت شغلی بدهد ؟

² - آقای خاتمی ، به علت رفتارهای غیرقانونی و غیرانسانی باند افراطی درون حکومت و اینکه طرز تفکر وی با جریان حاکم در حکومت و وزارت ارشاد سازگار نبود چند ماه پس از تصدی پست وزارت ، استعفا داد . شیشه سکوت

اگر در نوشته ها عیبی هست من گناهکارم و برای هر مجازاتی آماده ، گناه کاسبانی که طبق موازین قانونی عمل کرده اند چیست ؟ چرا فرم ها و کتابها را نمی برند و نمی سوزانند و اتاق های صحافی و چاپخانه را خالی نمی کنند ؟

وانگهی اگر این کتابها ممنوع است چرا چاپ قاچاقی آنها در اغلب کتابفروشی ها موجود است ؟ با کنترل دقیقی که وزارت ارشاد بر کار چاپخانه ها دارد و چاپ کارت ویزیتی هم بدون اجازه میسر نیست در پناه چه قدرتی « سیمای دو زن » و « ضحاک ماردوش » و « درآستین مرقع » منتشر می شود و به قیمتی چند برابر علنا به فروش میرسد ؟ نکند سیب سرخ برای دست چلاق خوب است و خواندن نوشته های من برای بی پولان ممنوع ؟ نکند قصدشان در مضیقه مالی نهادن آزاده ای است که نمی خواهد به مدیحه سرایی روی آورد ؟ با حربه زجر و گرسنگی به جنگ فرزند سختی کشیده فقر و عاشق دلداده اجل آمدن شرط عقل است ؟ در يك سال و نیم اخیر به همه شما سروران مملکت نامه نوشتم و بی جواب ماند ، گرچه این هم که جوابی ننویسند جواب است .

به هر حال چون تحمل زیان کسان بیش از این برای بنده میسر نیست ، و از طرفی همه دارایی من زیر آسمان خدا خانه ای مسکونی بود که فروخته ام و خوردمش و چیزی در بساط ندارم که جوابگویی این رقم هنگفت باشد ، اگر باز هم نامه ام بی جواب ماند چاره ای ندارم جز استمداد از هم وطنان برای جبران خسارت ناشران _ اگر گذاشتید از فرهنگ دوستان مقیم ایران ، و الا از ایرانیان مقیم خارج .

با عرض احترام سعیدی سیرجانی

70/5/5

« نامه ی مرحوم سیرجانی به آقای هاشمی رفسنجانی »

جناب آقای هاشمی رفسنجانی ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران

با سلامها و احترامها، با اینکه بعید می دانم از ماجرای توقیف کتابهای بنده بی خبر باشید، در نهایت ایجاز عرض می کنم هفده جلد از تالیفات بنده از سال هزار و سیصد و شست و هفت به این طرف در چاپخانه های بهمن، کتیبه، خواجه در حال پوسیدن است، بدین شرح :

شش جلد تفسیر سورآبادی (که بیش از دو میلیون تومان فقط خرج حروفچینی اش شده)، دو جلد تاریخ بیداری ایرانیان (چاپ پنجم) سیمای دو زن (چاپ چهارم) آشوب یادها (چاپ سوم) ای کوته آستینان، ته بساط، بیچاره اسفندیار (چاپهای اول) که چاپ و صحافی شده است و به انتظار اجازه توزیعش مانده ایم، بعلاوه چاپ دوم در آستین مرقع که خمیرش کردند .

در مورد توقیف این کتابها بارها به همه مقامات والای جمهوری اسلامی عریضه نوشتم و جوابی ندادند. در سه سال اخیر بر اثر اشارات سران وزارت ارشاد و به دلالت پیامهای ادب آمیز بزرگوارانه ای که می رسید، بدین تصور که توقیف کتابهایم به فرمان قضا جریان ولی

امیر مسلمین جهان است، لب از شکوه و شکایت بستم که خلاف حکم رهبر چاره جستن نه شرط اسلام است و نه رسم بندگی و اطاعت محضی که اکنون وظیفه شرعی ایرانیان شده است: اخیرا با توجه به فرامین هدایتگرانه ربیب جلیل القدر حزب الله که :

"تابعیت از ولایت فقیه دو جور است: يك وقت است که انسان قلبا اعتقاد ندارد، اما می گوید من تعبد عملی ام به این است که تابع باشم... این پایین ترین درجه تعبد به رهبری است. مرتبه بهتر از او این است که اگر رهبری فکری داشت انسان فکرش را همانطور عوض کند..."

من بنده که اهل فکر کردن نیستم در حال قبول گناه ناکرده و نادانسته خود بودم، که در روزنامه اطلاعات چشمم به سخنان مقام معظم رهبری افتاد که :

"نظام اسلامی را متهم می کنند که این نظام آزادی نمی دهد. چطور ما آزادی نمی دهیم؟ شما کدام کشوری را سراغ دارید که اینهمه مجله و روزنامه و مطبوعات در آن منتشر شود که هر چه می خواهند بنویسند... آن مقداری که آزادی مطبوعات در ایران هست در جاهای دیگر نیست"

دیدم عجب غلطی کرده ام، سالها بدین پندار باطل که مراد دل رهبر عالم اسلام انهدام رعیت يك لاقبایی چون من است، تن به تلخی سکوت و تحمل ستم سپرده ام .

اکنون با استناد به کلام صریح روحانی عالیقدری که بر مسند جدش علی(ع) نشسته است و وجود شریفش از هر گزافه و خلافي البتّه در پناه عصمت الهی است، مسلم دانستم که مانع انتشار کتابهای من و زیانهای ناشرانم دستگاه اجرایی مملکت بوده است؛ همان دستگاہی که جنابعالی به عنوان ریاست جمهوری بر صدرش نشسته اید و طبعا ضامن حسن و قبح اعمالش خواهید بود، چه در دنیا و چه در عقباتی که ان شاءالله بدان معتقدیم .

جناب هاشمی، کار من و ممر معاشم معلمی است و قلمزنی، که متاسفانه در دوران دولت شما از آن محروم و از این ممنوع. با اینکه زیر سوال بردن اعمال عمال حکومت اسلامی به هر صورتی از معاصی کبیره است، عواقبش را به جان می خرم و می پرسم: آیا حکومتی که به تصریح مقام رهبری بهترین و شایسته ترین حکومت روی زمین است و سایه عدل اسلامی را بر فرق ایرانیان گسترده، نباید به دادخواهی مظلومان رسیدگی کند؟ اگر نوشته هایم عیب و ایرادی دارد چرا مشخص نمی فرمایند تا ارشاد شوم؟ اگر جرایم اعمالم، چنانکه نویسندگان پرهیزگار کیهان مدعی، سنگین است، چرا محاکمه و مجازاتم نمی کنند تا مایه عبرت دیگران شود؟ و بالاخره اگر گروهی از نام بنده بیزارند بفرمایند اسمم را از روی کتابها بردارند و ناشران زیان رسیده را راحت کنند. این پیشنهاد را چهار ماه پیش به وزارت ارشاد نوشتم و باز هم طبق معمول هیچ پاسخی نشنیدم. امیدوارم جنابعالی تکلیف کار را یکسره کنید و جانم را خلاص. خداوند همه ما را عاقبت به خیر کند و از آفات وبال انگیز غرور محافظت فرماید. آمین. با نهایت احترام سعیدی سرجانی- هفده مهر هزار و سیصد و هفتاد و يك

نامه به نمایندگان مجلس شورای اسلامی

نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی
مدیران و نویسندگان محترم مطبوعات کشور

در اسفند ماه گذشته برای سومین بار عریضه مشروحي در باب توقیف کتابهایم فرستادم به حضور ریاست جمهوری، ریاست قوه قضاییه، دادستان کل کشور، شورای انقلاب فرهنگی، بعض نمایندگان مجلس و بسیاری از مراجع محترمی که وظیفه شرعی و قانونی شان رسیدگی به شکایات مردم است. متأسفانه مصادر محترم امور با چنان شدت و حدتی سرگرم گسترش امنیت قضایی و عدالت اجتماعی بودند که به کار من نپرداختند و حتی يك نفر عکس العمل نشان نداد. (البته حساب نویسندگان با تقوای کیهان که مرا ملحد و جاسوس اجنبی و عامل استکبار جهانی. رفیق پهلبد و نوکر اشرف مداح شاه و... خواندند جداست)

سوال بنده این است که در کتابهایی نظیر «تاریخ بیداری»، «تفسیر سور آبادی»، «ضحاک ماردوش»، «در آستین مرقع»، «وقایع اتفقیه»، «آشوب یادها»، «سیمای دو زن» و غیره... چه عیبی دیده اند که توقیف و معدومشان کرده اند، کارهای من صرفاً ادبی و تحقیقی است و دور از مسائل سیاسی، به فرض محال اگر هم سیاسی بود باید طبق قانون اساسی محاکمه و مجازاتم می کردند، نه اینکه به صرف پیغامی به چاپخانه و صحافی مانع کار و زندگی من شوند. وانگهی در مملکتی که بحمد الله از پرتو هدایت داهیانه سران و بزرگان همه کارها بر اساس قانون می گردد و مردم غرق آسایش و رفاهند و از برکت عدالت اجتماعی آثار فقر و استضعاف یکباره محو و نابود شده است باز هم به فرض محال اگر نویسنده ای که همه ملت ایران به غرض ورزی ها و سوابق سیاهش آگاهند و کسی خریدار و خواننده آثارش نیست و مرتکب انتقادی شد آسمان به زمین می آید و اساس حکومت متزلزل می شود؟

شما نمایندگان محترم مجلس و شما مدیران محترم مطبوعات چرا به یاری مظلومان نمی آید و نمی پرسید آخر به حکم چه مقامی و کدام دستگاہی کتابهای پرخرجی از قبیل «تاریخ بیداری ایرانیان» و «وقایع اتفقیه» و «تفسیر قرآن» باید در گوشه صحافی و چاپخانه بپوسد؟ شما همان جوانان آزاده ای نیستید که چون زهر اختناق و استبداد را چشیده بودید برای سرنگونی حکومت بیداد قیام کردید؟ نکند گرمی مسند قدرت، زهر هوا را شکسته است؟ آیا تصور نمی فرمایید سکوت امروزین شما چیزی باشد از مقوله فعالیت‌های داور و تیمورتاش در آستانه صعود پهلوی؟

چهارده سال از انقلاب گذشته است آیا هنوز موقع آن نرسیده است که در کشور ما کارها به مسیر قانونی افتد تا هر کسی نتواند به هوای دل خود با حیثیت و جان و مال مردم بازی کند. من به خلاف گروهی که دین را دستمایه ارباب و فریب خلیق کرده اند و گیبیا باور نمی دارند روز داور، به معاد و قیامت معتقدم و وصیت کرده ام نام مخاطبان این عرضه را در کفتم بگذارند تا اگر در این دنیا مجال دادخواهی نبود، در عرصه محشر گریبانتان را بگیرم و بپرسم به اقتضای چه مصلحتی شاهد این مایه ستم بودید و دم برنیاوردید؟ با عذر خواهی از تندی کلامی، که لازمه مظلومیت است و یاس. خداوند عاقبت همه ما را ختم بخیر گرداند.

« نامه به دادگاه کیفری »

ریاست محترم شعبه صدور نود و نه دادگاه کیفری دو تهران،
اساتید محترمی که به عنوان اعضای هیات منصفه بر کرسی انصاف و عدالت نشسته اید و با
احتمالی نزدیک به یقین اغلبتان روزگاری در صفوف متراکم خلائق با فریاد آزادی، استقلال،
جمهوری اسلامی حکومت استبداد و اختناق شاه را سرنگون کردید و امروزه بحمدالله شاهد
تحقق عدالت اجتماعی و رفاه مردم و حرمت جهانی ملت ایران و فضای لبریز از معنویت و
طهارت و تقوای وطن اسلامیمان هستید،

با تقدیم سلام و احترام،

عطف به اخطاریه مورخ پنج بهمن هفتاد و دو مربوط به پرونده هفتصد و پنجاه و سه _ صد
و نود و نه، ضمن تشکر از سرعت عمل دستگاه قضایی اسلامی که بعد از پنج سال خیال
رسیدگی به شکوائیه بنده دارد، به عرضتان می رسانم .

روزی که بنده با دیدن صفحه ای از کیهان هوائی اسلامی متاثر شدم و مبادرت به تقدیم
شکایتی کردم، در حال و هوای دیگری بودم. تقدیم آن شکایت نامه معلول بلاهت ذاتی بنده بود
و برداشت غلطم از سخنان مقام محترم ریاست جمهوری اسلامی در مجلس شورای اسلامی؛
و اعتقاد بدین که حرمت دین در قلوب ملت ایران ریشه ای دیرینه دارد و لازمه حفظ آن،
پرهیزگاری مردان دین است به تمام معنی کلمه؛ و نگرانیم از اینکه مبدا لباس مقدس
روحانیت وسیله کسب مقام و جمع مال گردد، و حربه تکفیر برای سرکوب آزادگان بکار
گرفته شود، و بر اثر آن موج منحوس ریا و تزویر جامعه را فرا گیرد و علف هرزه فساد
عرصه را بر گل تقوی تنگ کند و تزلزل ایمان مردم به مبدا و معاد باعث سقوط حتمی مردم
به درکات انحطاط اخلاقی شود، که سلطنت ایمان خوارگاه بمراتب زیانش از سلطه
آدمخواران بیش است .

آری بر اساس چنین تصورات و نگرانیهای البته نابجایی، چون اغلب دشنام ناشنیدگان
زمانه، برآشفتم و شکایت کردم .

اما با گذشت زمان، و مشاهده رفتار کاملاً منصفانه وزارت ارشاد اسلامی در توقیف و
امحای کلیه کتابهایم، و استماع پیامهای مودبانه ای که محصول ادب کسبی و حسبی بزرگان
بود، و زیارت شماره هایی از روزنامه شریفه کیهان و تحمل مکرر نسبتهای البته بجایی از
کافر و جاسوس و خائن و عامل استکبار جهانی گرفته تا کلاهبردار و دزد و موقوفه خوار؛ و
دریافت این واقعیت که موسسه عظیم کیهان با وجوه بیت المال مسلمین اداره می شود و
نشریاتش زبان گویای حکومت شریعتمداران تقوی شعار است، و مدیرش مبعوث مقام معظم
ولی امر مسلمانان جهان و کمان فرمان پذیری در پنجه کمانداران؛ به این نتیجه رسیدم که
همه آن نسبتها درست است و عمل البته ابلهانه من در تقدیم عریضه، نامعقول .

اینک با عرض معذرت از عدم تناسب سال و حالم برای شرکت در نمایش عدالت اسلامی، از شکایت نویسی خود شرمسارانه اظهار ندامت می کنم و امیدوارم مدیران شریف و پرهیزگار کیهان و دیگر جراید اسلامی قلم عفو بر جسارت جهل آمیز بنده کشند، که کس مباد ز کردار ناصواب خجل .

والسلام علی من اتبع الهدی

سعیدی سیرجانی- پنج اسفند هزار و سیصد و هفتاد و دو

« نامه به هم وطنان »

هم وطنان!

با تشکر از محبت شما که همت کردید و با تکثیر و توزیع نامه سرگشاده ای که خطاب به ریاست جمهوری اسلامی نوشته بودم به من مدد رسانیدند، و با سپاس از هزاران مردم آزاده ای که با نامه و تلفن مرا از خواندن نامه باخبر فرمودند، به عرضتان می رسانم که گرچه هنوز پاسخی از مخاطب محترم نامه دریافت نکرده ام، اما تلاش شما هموطنان نتیجه ای برامنتب بیش از حد توقع بنده بار آورده است. زیرا نسخه ای از آن نامه به تشریف نظر مدیران و نویسندگان " کیخان " مشرف گشته و به درک جوابی نایل آمده است، و این توفیق اندکی نیست؛ زیرا رییس محترم جمهوری منتخب مردمی است که خوب و بد و صالح و طالح دارند، اما رییس موسسه کیهان برگزیده مستقیم مقام معظم رهبری است، و منزله از هر خطا و اشتباهی. چونکه صد آید نود هم پیش ماست.

به عنوان یادآوری عرض می کنم موضوع شکواییه بنده این بود که به چه مجوزی، طبق حکم کدامین دادگاه، براساس چه قانونی، چهار سال است که هفده جلد کتابهای چاپ شده مرا توقیف کرده اند و هیچ مقام مسؤلی به شکایات من جوابی نمی دهد؟ گفته بودم اگر من گناهکارم محکمه دارید، زندان دارید، جوخه اعدام دارید، و خیلی چیزهای دیگر دارید، چرا زجرکشم می کنید؟ وانگهی گناه ناشر بیچاره ای که به اعتماد حمایت قانون در نشر این کتابهای مجاز سرمایه گذاری کرده چیست؟

پاسخهای متعددی به تفاریق در طول یکی دو ماه اخیر نویسندگان شریف کیهان ظاهرا به نمایندگانی از طرف حکومت اسلامی به عرایض بنده مرحمت فرموده اند مهم است و به احتمالی قوی محصول عنایات مقامات عالیه. به مناسبت همین اهمیت اجازه می خواهم به حکم قند مکرر خلاصه ای از آنجمله را در اینجا بیاورم تا کام دلی شیرین و مشام جانی معطر کنید:

پاسخ اول و مفصل در کیهان هوایی منتشر شد، بانضمام یکی از دو نامه بنده [نامه ای که خطاب به مردم نوشته بودم، نه ریاست جمهوری] تا مدعیان خود فروخته ای که با حکومت صد در صد اسلامی علمای محترم سر عناد دارند نگویند جراید دیار ما آزادی عمل ندارند و

حتی کلمه ای از شکواییه های سعیدی را منتشر نکرده اند. [اگر منحرفان کور باطن بگویند: "کیهان هوایی" چه ربطی به داخل ایران دارد؟. جوابشان این است که: بفرمایند بلیطی بخرند و ویزایی بگیرند و به خارج از مرزهای جمهوری اسلامی بروند و متن نامه را بخوانند]. در این پاسخ مفصل زیر عنوان "ماموری با نعل و ارونه" که منظورشان بنده شرمنده ام، آمده است:

"این باصطلاح عریضه در حول یک محور عمده و کلی گردش دارد و آن فریاد "واقلم" و شهید نمایی ای است که سعیدی سیرجانی در رثای کتابهای متوقف الانتشاری سر داده و برای به کرسی نشاندن این قضیه از بیان هیچگونه دروغ و کذب نیز کوتاهی نشده است. حدود یکسال و نیم قبل، همزمان با توقف انتشار مجدد کتابهای سعیدی سیرجانی بسبب محتوای ضد اسلامی و ضد ارزش آنها جریانی کاملاً هدایت شده متشکل از رادیوهای استکبار و روزنامه های ایرانیان خودفروخته مقیم خارج از کشور به حمایت از سعیدی سیرجانی و بتبع آن نویسندگان همفکر و هم خط او پرداخت ...

"سیرجانی خود بهتر از هر کسی می داند که با نشر عقب عقب و "ترکمانا نعل را وارونه زن" چه تیرهای جنایی که به اسلام و انقلاب و در کل مردم ایران و دین و زبان و فرهنگ و ... آنها رها نکرده است و نیز او خود بهتر از هر کس می داند که علت توقف انتشار

کتابهایش چیست، ولی اکنون روزانه مشغول شهیدنمایی است و با آنکه می داند که محتوای کتابهایش به نحوی است که تا زمانی که ارزشهای انقلاب حاکمیت دارد بهایی در ذهن مردم نخواهد داشت [یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است؟ کتابی که بهایی در ذهن مردم نداشته و نخواهد داشت چه اصراری است با توقیفش مایه بدنمایی حکومتی شوید که بیش از همه حکومتهای جهان به امتش آزادی عنایت فرموده است؟ مگر رهبر مسلمانان عالم نفرمودند "آن مقدار که آزادی مطبوعات در ایران هست در جاهای دیگر نیست"] باز هم دم از استمداد برای تکثیر این باصطلاح "عریضه" می زند.

"در مورد زندقه و کفر الحاد [گفت: بزن گردن این زندیق بندیق سنی دهری سگ بابی را!] [وی همین بس که جمله ای از کتابهای این روزنامه نگار از رده خارج نمی توان یافت که در آن بیربط و با ربط بنحوی به اسلام و مسلمانی حمله نشده باشد.

وی از جمله افرادی است که ظهور اسلام در ایران را تهاجم عرب می خواند و اسلام آوردن ایرانیان را با یک تحریف ناجوانمردانه در تاریخ از ترس جزیه می داند: "در ایران پیش از هجوم عرب (!) فرهنگ مشخص و معتبری وجود داشت با عناصر و اجزایی بسیار و

گوناگون، [عجب عبارت کفر آمیزی نوشته بودم و نمی دانستم. ظاهراً علتش این است که روزگار سقله پرور مرا در سن و سالی که می توانستم درسکی بخوانم و چیزکی بیاموزم بر مسندی نشانند که تصورش هم از محالات می نمود. نتیجه آن قدرت زودرس و بیش از

ظرفیت آن شد که مست از جام غرور و غافل از روز حساب، تیغ عربیانی به کف آرم و به هر که و هر چه رسیدم بتازم. تحول تازه و کوبنده مانند هر نیروی مهاجم و غالبی (!) می خواست فرهنگ ملت مغلوب (!) را درهم شکند. (ص سی و هشت، در آستین مرقع)"]

ملاحظه فرمودید؟ این را می گویند حمله به اسلام. گیرم بنده روسیاه در این دنیا از فرمان رجم بزرگان و انتقام حضرت معمر قذافی سر سالمی به گور برم، در آن دنیا جواب مرحوم

یعراب بن قحطان و زیادبن سمیه و از اینها بالاتر یزید بن مهلبی را که با خون مردم گرگان آسیا گرداند چه خواهم داد؟. در ضمن علایم تعجب را خودشان گذاشته اند، بنده در این ماجرا گناه ندارد، همان گناهی که با مهاجم خواندن اعراب بزرگوار موالی نوازی چون بنی امیه مرتکب شدم برای هفتاد پشتم کافی است.]

"اگر دشمنی با اسلام در کار نیست چرا در مقدمه کتاب البته مستطاب "ای کوته آستینان" ... برای بهتر فهماندن باصطلاح مطلب با همان نثر "عقب عقب" که با استفاده از قید البته و

دیگر قیود اینچنین با پنبه سر مقدسات را می برد چندین و چند صفحه حاشیه روی و قلمفرسایی شده و بسیار زیرکانه و رندانه احساسات و مقدسات مردم به بازیچه و سخره گرفته شده است [کاش اجازه داده بودند این کتاب که از زمستان هزار و سیصد شصت و هفت در چاپخانه کتیبه در حال پوسیدن است منتشر شده بود تا خلاق بدانند "مقدسات مردم" را به سخره گرفتن یعنی چه. علی الحساب بنده از طرف آن بنده خدایی که برای گرانتر فروختن محصول دهانش خبر تشریف فرمایی امام رضا را به سیرجان بر سر زبانها انداخت، از نویسندگان متعهد کیهان سپاسگزارم و از اینکه نمی دانستم دلالتها و شیادها جزو مقدسات مردمند شرمسار.]

" و اما بعد چند کلمه هم در مورد عوامفریبیهای از قبیل زیان سنگین (!) [هفت میلیون و هفتصد و پنجاه هزار تومانی که ناشران بیچاره در سال شصت و هفت و شصت و هشت خرج کتابهای در چاپخانه پوسیده بنده کرده اند، البته در نظر بزرگان رقم سنگینی نیست که، هر که بینی به جیب خود نگردد. راستی چه انقلابی از این بالاتر که رقمهای میلیونی و حتی میلیاردی دیگر به چشم بعضی طلاب و ارسته از جهان نمی آید.] و اتلاف کتابهای نازنین (!) بگویم و بسنده کنیم که عاقل را اشارتی کافیت. هنوز جریان دعوی سعیدی سیرجانی و مدیر انتشارات نشر نو نقل محافل فرهنگی است و جریان واقعه هم از این قرار است: مدیر انتشارات نشر نو برای چاپ کتاب ضحاک ماردوش سعیدی ششصد و سی بند کاغذ را به قیمت دولتی از وزارت ارشاد دریافت می دارد و بر طبق ادعای خود با بخشی از کاغذ دریافتی تعداد نه هزار جلد از این کتاب را چاپ و منتشر می کند و سعیدی سیرجانی مدعی است که نشر نو باید وجه کاغذ مازاد بر پنج هزار جلد را با نرخ آزاد به وی بپردازد. [شنیده بودم مدیر نشر نو در مقوله کاغذ دولتی و تردید در صحت عمل پاکان گرفتاریهایی برایش پیش آمده بود، اما نمی دانستم خود بنده یک طرف قضیه بوده ام. امان از نادانی.] و ... و کافی است که با یک حساب سرانگشتی اختلاف قیمت کاغذ آزاد را با کاغذ دولتی حساب کنیم تا علت این دعوا کشف شود."

" البته این را هم بگویم که سعیدی برای چاپ کتابهایش، علی رغم تمام اهانتها و ناسزاگوییها نسبت به اسلام و اصول، هیچ مشکلی نداشته [کاملاً درست فرموده اند، نه چهار هزار نسخه چاپ دوم "در آستین مرقع" در سال شصت و سه خمیر شد، نه "ای کوه آستینان" در سال شصت و هفت به غضب پاکان گرفتار آمده، نه پنج هزار دوره "تاریخ بیداری ایرانیان" در چاپخانه پوسید، نه کتاب "ریشه در خاک" به صرف اینکه مترجمش خواهر من بود هشت سال تمام برای مثله شدن معطل ماند، نه سالهاست که فرزندانم به آتش من می سوزند.] و اساساً عمده کتابها و نوشته های ایشان در فاصله سالهای شصت و سه تا شصت و هشت چاپ و منتشر شده اند" (کیهان هوایی چهار آذر هفتاد و یک).

و بعد از این پاسخهای مربوط و منطقی، در شماره دیگری از همین نشریه با استفاده از نظرات صایب روانشناسانی که در خدمت دارند و به کشف علت ناراحتی و افسردگی بنده پرداخته اند که:

" البته استاد حق دارند. در مملکتی که با مواد مخدر مبارزه می شود و هر کجا منقل و وافوری می بینند بی آنکه به زجرها و شکنجه های استادان فن توجه کنند برمی دارند می شکنند و نابود می کنند، آدم زجر و شکنجه نمی کشد؟" (کیهان هوایی دوم دی ماه هفتاد و یک)

[نمی خواستم در این مورد حاشیه ای بنویسم و شما را به تهوع اندازم که خود متن گویاتر از هر حاشیه ای است. اما دریغ آمد رفقا را از فیض ثوابی محرم کردن: بنده ضمن تقدیم هزار شکر که یاران بی گنه اند، امیدوارم محتسب مزاجان زمانه هر چه زودتر با نبش قبر سعیدی و حافظ، جنازه این دو رند شیرازی را هم بیرون کشند و به جرم توصیف "شاهدان"، حد

شرعی را بر استخوانهای پوسیده شان اجرا فرمایند.]

و سرانجام به عنوان زمینه سازی لازمی برای اقداماتی که در آینده ای نزدیک معمول خواهند داشت، پس از افشای زندقه و کفر و الحاد بنده، پرونده زندگی سراسر فساد مرا نیز در برابر چشم خلایق گشوده اند. و اینک آن پرونده:

" سعیدی سیرجانی تا کودتای بیست و هشت مرداد سی و دو معلم ساده ای بیش نبود، [دیگر کم لطفی می فرمایید، گویا در یکی از بولتنهایتان مرا همکار پیشه وری و طرفدار تجزیه آنر بایجان خوانده اید؛ آخر موجود مرموزی که در سیزده سالگی همدست پیشه وری بوده، نمی تواند نه سال بعدش گمنام باشد.] پس از تشکیل ساواک با آن سازمان ارتباط برقرار کرد و به اداره پیگیری آموزش و پرورش انتقال یافت. اداره پیگیری در رژیم گذشته شعبه ای از ساواک بود و با مراقبت شبانه روزی رفتار معلمان و دانش آموزان مخالف رژیم را به ساواک گزارش می کرد.

" پس از تشکیل بنیاد فرهنگ توسط دکتر خانلری، [بنده از اینکه نویسندگان بزرگوار و دانشپور کیهان این بار بخلاف سنت شریفشان عمل کردن و نام خانلری را بدون عناوین " خاین و جاسوس و بدسابقه" آوردند از خوانندگانشان معذرت می خواهم.] که از بودجه کلانی برخوردار بود، ساواک وی را به آن بنیاد منتقل کرد تا اشراف بیشتری نسبت به فعالیتهای آن داشته باشد. در همین زمان بود که سیرجانی توانست یک قطعه زمین هزار متری از موقوفه مخبرالسلطنه هدایت در محله دروس تهران تصاحب کند و با پول بنیاد آن را بسازد که هم اکنون محل تجمع همپالکیهایش شده است. باید توجه داشت زمینهای موقوفه هدایت غالباً به فراماسونها و ساواکیها و وابستگان به دربار تعلق می گرفت. (کیهان هفده اسفند هفتاد و یک، نقل از کیهان هوایی چهارده بهمن).

این بود جوابهای نجیبانه و دندان شکن و معقولی که به نامه های سرگشاده بنده داده اند درباره خمیر شدن و پوسیدن کتابهایم، تا دیگر نگویم چرا جمهوری اسلامی به تظلماتم پاسخ نمی گوید.

اگر نویسندگان محترم کیهان، همانطور که با نقل عبارتی از کتابم اسناد کفر و زندقه و الحاد مرا رو کردند، مدارک اتهامات اخیر را هم منتشر می کردند، هم زبان مدعیان را بسته بودند و هم منتهی بر بنده و خوانندگانشان گذاشته بودند.

گیرم همه خلایق به دفاتر رمز " سیا" و " موساد" و " اینتلجنس سرویس" و " کا گه ب" دسترسی نداشته باشند تا حواله هایی را که در طول سالها به نام بنده صادر شده است به دست آرند و منتشر کنند، اما اسناد ساواک بحمدالله صحیح و ناسالم است و اگر در دسترش همگان نباشد، مدیران موسسه کیهان حتماً بدان دسترسی دارند. ای کاش محبت کنند و سوابق مرا که از سال سی و دو به ساواک پیوسته ام تا بهمن پنجاه و هفت که می شود بیست و پنج سال شمسی بیرون کشند، و اگر نه همه اوراق پرونده، لااقل یک برگش را منتشر کنند، تا هم حافظه را کد بنده به کار افتد، و هم خلایق سالوس عوام فریبی را بشناسند که عمری از خبرچینی و نهفته کاری در نوشته هایش اظهار نفرت کرده است و خود از اعضای ساواک بوده.

گیرم پرونده های ساواک هنوز محرمانه باشد که بسیاری از پاپوش دوزان و شکنجه گرانش هنوز هستند و خیلی هم " هستند" و علایم حضورشان از در و دیوار می بارد؛ اسناد و دفاتر حزب توده که بحمدالله، به مقتضای میراث پدر خواهی خلق پدر آموز، هم اکنون در دست بعض صاحب مقامان است، ای کاش کارت عضویت یا برگه تقاضانامه یا هر سندی که مربوط به عضویت من در هر حزب و جمعیت و دسته و گروهی که باشد منتشر سازند، تا مردم بدانند منی که در اوج رستاخیزگری آریامهری زیر ورقه اعلام پیوستگی دسته جمعی

استادان " مدرسه عالی ادبیات" نوشتیم: " بدین وسیله نفرت خود را از حزب فرمایشی رستاخیر اعلام می دارم"، چه جانور ریاکاری بوده ام و هستم. گیرم برملا شدن اسرار رفقا مصلحت نباشد، وزارت آموزش و پرورش که هنوز بر جای است و در تصرف حزب الله؛ ای کاش ماموران بایگانی آن وزارت خانه همت کنند و رونوشت ابلاغ یا سوابق خدمت مرا در " اداره پیگیری" آن دستگاه در همین کیهان قدسی مآب منعکس فرمایند، تا بنده فراموشکار پرونده ساز را به یاد گذشته های آلوده ام اندازند و بی هیچ تلاش و مقدماتی و ادار به حضور در تله ویزیون و اعترافات آنچنانی کنند. گیرم همکاران سابقم در " بنیاد فرهنگ ایران" که هنوز حی و حاضرند و مشغول خدمت، به پاس دوستیهای روزگاران گذشته، از شهادت درباره اخاذی هایم طفره روند، اسناد مالی که برجای است و می توان براحتی هر سندی را گرفت و منتشر ساخت تا کسانی که در اوج قدرت آریامهری در مجله یغما و خواندنیها [مفصل ماجرا در مجله یغمای زمستان پنجاه و شش و بهار پنجاه و هفت و به نقل از یغما در خواندنیهای همان سالها آمده است، به حکم بعضی ملاحظات اخلاقی از نقل آن معذورم، اما خوانندگان می توانند به صفحه چهارصد و سی و دو شماره هفتم سال سی و یک یغما، یا ص صد و نود و هشت تا دویست و یک " در آستین مرقع" و در حروفچینی تازه، ص صد و هشتاد و هشت، رجوع فرمایند] دعویهای بیجای مرا خوانده اند، بدانند بنده در پیروی از مکتب " حافظم در مجلسی دردی کشم در محفل" چه اعجوبه ای بوده ام.

گیرم تحقیق در این مسایل مستلزم صرف وقتی باشد و تلاشی که به دردمش نمی آرزد، تحقیق در مقوله وقفیاتی که تعلق به دعاگویان دارد که آسان است. آخر تصرف زمین وقفی، عضویت ساواک و سیا و هواداری استکبار جهانی نیست که رد و اثباتش مستلزم صرف وقتی باشد و تدارک اسنادی. سند موقوفه را که می شود منتشر کرد، و به تردید همسایگان و اهل محل ما خاتمه داد که می گویند: نکند بقیه خبر ها هم از همین دست باشد.

بنده شخصا در صحت و دقت نوشته های کیهان، و شرف و تقوای مدیرانش، شکی ندارم؛ که، این موسسه عظیم جزو غنایم بیت المال است و حجه الاسلام با فضیلت صاحب صلاحیت البته متدینی که بر مسند ریاستش تکیه زده، منتخب مستقیم مقامات عالیه ای است که می خواهند اسلام را در سرتاسر جهان گسترش دهند و صحنه عالم را از لوٹ حقّه بازیها و تزویرها و دروغها و مردم فریبیها و ضعیف آزاریها پاک کنند. این روزنامه مقدس معتبر، " فرمان" عباس شاهنده یا " آرام" سرهنگ یمنی یا " شورش" کریمپور شیرازی نیست که کارش هتاک باشد و بی اعتنائی به اخلاقیات، نوشته همچو روزنامه ای را نمی توان سرسری گرفت. هر چه منتشر می کند به حکم ایمان و تقوای مدیر مسوولش عین واقعیت است و از آن بالاتر مورد تایید مقامات مقدسه ای که تردید در عدالتشان مایه ارتداد است. اگر در ایران امروز گروه بی تقوای مردم فریبی حکومت را قبضه کرده بودند که برای تحکیم موقعیت خویش و ادامه غارت به سرکوب آزادگان می پرداختند، در افشاگریهای کیهان جای تردید و شبهه ای باقی بود. اگر دار و دسته ای دانسته یا نادانسته کسانی را به قصد قربانی در مقدم استالینی دیگر و هیتلری دیگر برگزیده بودند، شاید از جان گذشته ای به خود حق می داد مطالب کیهان و نشریات همزبانانش را نوعی ترور شخصیت تلقی کند، که از مقدمات لازم ترور اشخاص است. تا اگر شخص مورد نظر به تیر غیبی گرفتار آمد، یا در تصادمی شرش کنده شد، یا شکنجه و اعدامش لازم گشت، اذهان عمومی آماده استقبال همچو خبری باشد و از تلف شدن وجود فاسدی فریاد اعتراضی برنخیزد.

اما کشور ما بحمدالله قبه الاسلام است و زمام کلیه امور سیاسی و مذهبی و اقتصادی و غیره اش در قبضه قدرت بی چون و چرای روحانیون عالیقدر و خویشان بزرگوارشان. در همچو بهشت لبریز از دیانت و معنویت و اخلاقی، محال است عملی بناروا صورت گیرد، و حقی

بناحق ضایع شود، و فرزندی به گناه ناکرده پدر معاقب گردد، و امنیت و آرامش افراد خانواده ای سلب شود، و ناله های ستمسیدگان ناشنیده ماند، و دستگاه عدالت از رسیدگی به شکایت مظلومان طفره رود، و از اینها بالاتر همه امکانات حکومت برای سرکوبی رعیت ساده ای بکار گرفته شود. این شیوه ها منحصر حکومت جبارانی است که می خواهند کشوری را بر باد نیستی دهند، یا غارتگرانی که می کوشند يك شبه تلافی صد ساله کنند و با ارباب و اختناق نا واپسین دینار مملکت را به جیب زنند.

وانگهی مگر می توان در نظام عدالت پیشه ای که دستگاه بیدار قضاییش پاسدار جان و مال و حیثیت افراد رعیت است، در روزنامه ای با صدها هزار تیراژ داغهای ننگینی بدین زشتی و سهمگینی بناروا بر پیشانی بخت کسی نشانند؟.

با توجه بدین مقدمات در صحت و حقانیت نوشته های کیهان برای شخص بنده به عنوان صاحب عله جای تردیدی باقی نمانده است، اما چکنم که بلاي دو شخصیتی و مرض فراموشی به جانم افتاده است و هر چه می کوشم حافظه بی رمق مدد نمی کند تا به یاد آرم که در چه سالهایی مرتکب اینهمه جنایت و خیانت شده ام.

بنابراین چاره ای نمانده است جز توسل به آشنایان و هموطنان خوش حافظه؛ بدین امید که به یاریم آیند و با یادآوری صحنه های سیاه زندگیم، هم بنده را در مداوای این بیماری لعنتی مدد کنند، و هم توشه راه آخرتی برای خودشان تدارک ببینند، که اثبات و تایید سخن مردان حق کلی اجر اخروی دارد و در زمان، ما مزد دنیوی نیز هم.

اینکه از شما خواننده گرامی این عریضه استدعا دارم نامه ام را بدقت بخوانید و در مورد اتهاماتی که مذکور افتاد و در صحت و واقعیتشان جای تردیدی نمی تواند باشد، اگر سند و مدرکی به دست آوردید لطفا منتشرش کنید؛ و اگر هم برگه و سندی به چنگتان نیفتاد، همان گواهی فرد فرد شما پس از احراز هویت [معمولا استفاده از امضای جعلی و اسم مستعار اختصاص به دو گرون دارد: یکی مخالفان حکومتی استبدادی که در فضایی لبریز از اختناق و وحشت قلم می زنند، و دیگری شیدان فرصت طلبی که با ارباب و تهدید قصد کلاشی و باجگیری دارند. احتمال دوم در مورد نویسندگان محترم کیهان مطلقا منتفی است، و احتمال نخستین هم مطلقا نامعقول می نماید. شق ثالثی هم به نظر من نمی رسد. ای کاش مدیران کیهان همت کنند و نویسنده همین نامه آخرین را معرفی فرمایند. به هر حال من بر سر تعهد خود باقیم و هر کس با اعلام هویت حاضر به ادای شهادت و تایید اتهامات کیهانیان شد مستحق جوایزی است که در پایان همین عریضه اعلام کرده ام.] برای من در حکم سند است. ضمنا برای اطمینان خاطرتان که در این ره نباشد کار بی اجر، به همین وسیله اعلام می دارم:

هر کس از همکاری بنده با سید جعفر پیشه وری یا عضویت در هر حزب و جمعیت و گروه و دسته ای اطلاعی دارد و اعلام فرماید، علاوه بر اینکه مبلغی از رولهای مرحمتی "کا گه ب" یا دلارهایی که به مرور ایام از "سیای خودمان" گرفته ام به حضورش تقدیم می کنم، در مظان استجاب دعا از حضرت احدیت می خواهم که عشق به مقام و منصب چنان کر و کورش نکند که ناله مظلومان را ناشنیده گیرد و جور ظالمان را نادیده.

هر کس عضویت و خدماتم را در دستگاه ساواک به یادم آرد، همه وجوهاتی را که در طول دوران معلمی و استادی و مولفی لغتنامه و خدمت بنیاد فرهنگ به جیب زده ام طی چک تضمین شده بانکی تقدیم می کنم، با این دعای خیر که اگر به مقام و منصبی رسید مگس پرانان شاهین ساز ملک جم چنان هاله تقدسی پیرامونش ایجاد کنند که زیر سوال بردن اعمالش جرمی در حد ارتداد باشد.

هر کس در بیش از ده هزار صفحه تالیفات و نوشته های من يك جمله در تخفیف و توهین اسلام بجوید و بیاید، بنده دوره شش جلدی تفسیرقرآن کریم را ، که محصول هیجده سال تلاشم برای تصحیح وچاپش بوده، به نام او می کنم و دعایی در حقش که گرفتار شریعتمدارانی نشود که انگشت در جهان کرده و ملحد می جویند و برای ارباب منتقدان چماق تکفیر می گردانند.

هر کس دست کم یکی از مقالات تملق آمیزی را که در تحکیم رژیم پهلوی نوشته ام منتشر کند یا نشانیش را بدهد، همه عطایای ملوکانه و انعامهایی که از دربار سلطنت گرفته ام ناز شست او خواهد بود، باضافه قصیده غزایی که در مدحش صادر خواهم نمود.

هر کس در طول سی سال گذشته در بایگانیهای وزارتخانه ها از من تقاضانامه ای برای استفاده از امکانات دولتی، از قبیل گرفتن زمین، خریدن خانه، استخدام خویشان، پاداش و اضافه حقوق، ترفیع مقام، سفر خارج، یا هر مطلبی در این مقوله بیاید و منتشر کند، بنده همه امتیازاتی را که در طول سی سال خدمتم به دست آورده ام یکجا تقدیم حضورش می کنم، به همراه دعایی که هرگز دست و پا بسته گرفتار شهسواران عرصه نجابت و جوانمردی نشود.

هر کس از دعوی من و مدیر نشر نو، که به روایت نویسندگان کیهان: این روزها نقل همه محافل فرهنگی و مطبوعاتی است، خبری داشته باشد و اعلام کند، بنده هم میلیاردها تومانی را که از تفاوت قیمت کاغذ نصیبم شده تقدیمش می کنم و هم دعای خیری در حقش که: الهی به سرنوشت عبدالرحیم جعفری موسس امیرکبیر مبتلا نشود که بجای دایر کردن کاباره و دانسینگ، عمرش را وقف نشر کتاب کرد و عواقبش را دید.

هر کس بنده شرمنده ای را که با شعار " از مال وقف نیایی به نام من درمی"، در موارد ضرورت طرفدار اخف الشریین بوده ام که " می حرام، ولی به ز مال اوقافت"، با نشان دادن سند یا محل زمین موقوفه ای که تصرف کرده ام رسوا کنند، به موجب همین نوشته همه اراضی موقوفه متصرفی خویش را در کران تا کران ایران اسلامی به نام نامیش مصالحه قطعی شرعی می کنم، با این دعای خیر که الهی اگر از چاله درآمدی در چاه نیفتی.

هر کس محل خانه ای را که بنده در طول عمر بی حاصل شصت ساله ام، چه با پول بنیاد چه از محل وجوهات دیگر، در هر جای ایران ساخته ام مشخص فرماید، هم آن خانه را برای نزول اجلالش آب و جارو می کنم و هم کلیه وجوهی را که دشمنان ابله در بانکهای خارجی به حسابم ریخته اند به نامش منتقل و هم دعایی بدرقه راهش که سر و کارش به اقراریر تله ویزیونی نیفتند.

هر کس در زیر آسمان خدا خانه ای، آپارتمانی، ساختمانی به نام من یا زلم یا فرزندانم سراغ دارد معرفی کنند، بنده سرسپرده استکبار جهانی " قول فرنگی" می دهم کلیه سهامی را که به نام خودم و خویشانم خریده ام بانضمام اندوخته هایم در بانکهای داخل و خارج، ضمیمه سند آن عمارت کنم و دو دستی تقدیم حضورش.

هر کس حاضر شود کلیه مایملک این عامل استکبار و این دشمن مرفه مستضعفان را با يك باب خانه مناسب متوسطی معاوضه کنند که سر پیری مسکن و مامنی داشته باشم، دعا می کنم که خداوند تبارک و تعالی نماز و روزه هایش را در خانه ای غصبی به کرم خود قبول فرماید و بر نخایر مارکها و دلارهایش بیفزاید.

و سرانجام هر کس محبت کند و این نامه را بعد از خواندن به دیگری بدهد، یا اگر امکانات مالی اش اجازه داد تکثیرش کند، تا عده بیشتری از هموطنان در این مسابقه سال و جایزه گیری کلان شرکت نمایند، بنده روسیاه در حقیقت دعایی می کنم که به همه آن جوایز می ارزد. دعایم این است که:

الهی صدای چکمه فاشیسم بنحوی گوش نازنینش را نیازارد که مجبور شود از جان خود مایه بگذارد و برای بیداری ملت به استقبال اجل محتوم رود.

با عرض احترامهای فراوان
فروردین هزار و سیصد و هفتاد و دو
سعیدی سرجانی